

۲- انقلاب مداوم «جهش» پرولتاریا نیست، بلکه تجدید بنای کشور است تحت رهبری پرولتاریا

رادک می نویسد:

"وجه تمایز اساسی ما بین خط فکری موسوم به تنوری و تاکتیک (توجه کنید: هم چنین تاکتیک- ل. ت.) "انقلاب مداوم" و تنوری لنین در هم آمیخته گی مرحله ی انقلاب بورژوائی با مرحله ی انقلاب سوسیالیستی نهفته است."

اتهامات دیگری در رابطه با این اتهام اساسی، یا ناشی از آن، وجود دارند که کم اهمیت تر نیستند: تروتسکی نفهمید که "تحت شرایط روسیه، یک انقلاب سوسیالیستی که از درون انقلاب دموکراتیک به پا نخیزد امکان پذیر نیست"؛ و به دنبال آن اتهام "جهش از روی مرحله ی دیکتاتوری دموکراتیک" مطرح گردید. تروتسکی نقش دهقانان را "انکار می کرد" و در این نکته "اشتراک نظر تروتسکی با منشویک ها" نهفته است. همان گونه که گفته شد، در نظر دارند با این اتهامات، ناصحیح بودن موضع من را پیرامون مسایل اساسی انقلاب چین، به کمک قرائن اثبات کنند.

مسلماً، تا آن جا که جنبه ی ظاهری ادبی قضیه مطرح است، رادک می تواند در این جا و آن جا به لنین اشاره کند. و این کار را هم می کند: این قسمت از

نقل قول ها "در دسترس" همه قرار دارد. لکن، به همان گونه که اکنون نشان خواهیم داد، این اظهارات لنین درباره ی من دارای ماهیتی کاملاً تصادفی و ناصحیح بوده اند، یعنی، به هیچ وجه ماهیت موضع واقعی من، حتی در سال ۱۹۰۵، نبوده اند. در خود آثار لنین اظهارات کاملاً متفاوت، دقیقاً متضاد و به مراتب مستدل تری درباره ی برخورد من با مسائل اساسی انقلاب موجود است. رادک حتی سعی نکرده اظهارنظرهای گوناگون و به وضوح متناقض لنین را در کنار هم قرار داده، و این ضد و نقیض های جدلی را با مقایسه با نظریات واقعی من، روشن کند.*

لنین در سال ۱۹۰۶، مقاله ای از کائوتسکی را درباره ی نیروهای محرکه انقلاب روسیه، به هم راه پیش گفتاری به قلم خود، منتشر ساخت. من نیز، بدون اطلاع از این موضوع، مقاله ی کائوتسکی را در زندان ترجمه کرده، بر آن مقدمه ای نوشتم و در کتابی که تحت عنوان در دفاع از حزب نوشته بودم، منتشر ساختم. هم لنین و هم من موافقت کامل خود را با تحلیل کائوتسکی اعلام داشتیم. در پاسخ پلخائف مبنی بر این که: آیا انقلاب ما سوسیالیستی است یا بورژوائی؟ کائوتسکی پاسخ داده بود که این انقلاب دیگر بورژوائی نیست، لکن هنوز سوسیالیستی هم نیست، یعنی بیانگر حالت گذار از یکی به دیگری است. در این رابطه، لنین در پیش گفتار خود نوشت:

"آیا انقلاب ما، از نظر خصلت کلی اش، بورژوائی است یا سوسیالیستی؟ کائوتسکی می گوید که این یک الگوی کهنه است. مسأله نباید این طور مطرح

* من به یاد می آورم که در پلنوم هشتم کمیته ی اجراییه انترناسیونال کمونیست وقتی بوخارین به این نقل قول ها استناد می کرد، من او را مخاطب قرار دادم و گفتم "اما از لنین نقل قول های دیگری هم که در تضاد مستقیم می باشند وجود دارد." بعد از یک پریشانی کوتاه بوخارین پاسخ داد "این را من می دانم، اما من آن هائی را انتخاب می کنم که خودم لازم دارم و نه آن هائی که شما احتیاج دارید." حاضر جوابی این تئوریسین بدین گونه نمودار می شود! ل. ت.

گردد، این شیوه ی مارکسیستی نیست. انقلاب در روسیه بورژوائی نیست، زیرا بورژوازی در زمره ی نیروهای محرکه جنبش کنونی انقلابی روسیه نیست. لکن انقلاب در روسیه یک انقلاب سوسیالیستی نیز نمی باشد. " (جلد هشتم، ص ۸۲)

معهدا، عبارات نه چندان کمی می توان در آثار لنین، هم قبل و هم بعد از نوشتن این پیش گفتار، یافت که طی آن ها لنین انقلاب روسیه را قاطعانه یک انقلاب بورژوائی می خواند. آیا این ضد و نقیض گوئی است؟ اگر با شیوه ی منتقدین امروزی "تروتسکیزم" به بررسی لنین به پردازیم، در آن صورت می توان به آسانی ده ها و صدها نمونه از چنین ضد و نقیض هائی پیدا کرد، که برای یک خواننده جدی و آگاه با مشاهده تفاوت در طرح مسأله در زمان های گوناگون، که به هیچ وجه وحدت اساسی مفاهیم لنین را نقض نمی کند، قضیه روشن می گردد.

از سوی دیگر، من هرگز خصلت بورژوائی انقلاب را به مفهوم وظایف فوری و فوری تاریخی آن انکار نکردم، بلکه تنها آن را به مفهوم نیروهای محرکه و چشم انداز آن رد کردم. اثر اساسی من در آن ایام (۱۹۰۵-۰۶) درباره ی انقلاب مداوم با این جملات شروع می شود:

"انقلاب روسیه برای همه غیرمنتظره بود جز برای سوسیال دموکرات ها. مارکسیزم از مدت ها پیش اجتناب ناپذیر بودن انقلاب روسیه را پیش بینی کرده بود، انقلابی که می بایستی در اثر تصادم مابین توسعه ی سرمایه داری با نیروهای متحجر استبداد بروز کند. بدین وسیله مارکسیزم، با اطلاق عنوان بورژوائی به این انقلاب، خاطرنشان ساخت که وظایف عینی فوری و فوری انقلاب عبارت است از ایجاد شرایط طبیعی برای تکامل جامعه ی بورژوائی در

کل. اینک مارکسیزم صحت نظریه ی خود را ثابت کرده، و امروزه دیگر احتیاجی به بحث و یا اثبات آن نیست. مارکسیست ها اکنون با مسأله به کلی متفاوت دیگری رو به رو هستند: کشف "امکانات" توسعه ی انقلاب به وسیله ی تحلیل مکانیزم درونی آن... انقلاب روسیه دارای خصلت بسیار ویژه ای ست، که معلول ویژگی سیر کلی تکامل اجتماعی و تاریخی ماست. و این نیز، به نوبه ی خود، چشم انداز تاریخی کاملاً نوینی را در مقابل ما می گشاید." (انقلاب ما، ۱۹۰۶، مقاله ی نتایج و چشم اندازها، ص ۲۲۴)

"اصطلاح کلی جامعه شناسی انقلاب بورژوائی به هیچ وجه مسائل سیاسی-تاکتیکی، تناقضات و مشکلاتی را که مکانیزم یک انقلاب بورژوائی مشخص به وجود می آورد، حل نمی کند." (همان جا، ص ۲۴۹)

بنابر این، من منکر خصلت بورژوائی انقلابی که در دستور روز بود نشدم، و دموکراسی و سوسیالیزم را با هم در نیامیختم. لیکن سعی کردم نشان به دهم که در کشور ما دیالکتیک طبقاتی انقلاب بورژوائی، پرولتاریا را به قدرت خواهد رساند و بدون دیکتاتوری پرولتاریا حتی وظایف دموکراتیک نیز قابل حل نخواهند بود.

در همین مقاله (۱۹۰۶-۱۹۰۵) نوشتم:

"پرولتاریا رشد می کند و به هم راه رشد سرمایه داری نیرومند تر می گردد. تکامل سرمایه داری، بدین مفهوم، تکامل پرولتاریا به جانب دیکتاتوری نیز می باشد. لکن روز و ساعتی که قدرت به دست طبقه ی کارگر می افتد، بسته گی مستقیم دارد، نه به سطح نیروهای تولیدی بلکه به مناسبات مبارزه ی طبقاتی، شرایط بین المللی و بالاخره به تعدادی عوامل ذهنی از قبیل: سنن، ابتکار، و آمادگی کارگران برای مبارزه.

"در کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب افتاده می باشد، امکان این هست که پرولتاریا به تواند زودتر از کشورهای سرمایه داری پیش رفته به قدرت به رسد...، تصور این امر که دیکتاتوری پرولتاریا، به نحوی از انحاء، بسته گی دارد به توسعه ی تکنیکی و منابع یک کشور، تعصب ماتریالیزم، "اقتصادی" است که تا سرحد ابتدال ساده گردیده باشد. این نقطه نظر هیچ وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد.

"به نظر ما، انقلاب روسیه شرایطی را به وجود خواهد آورد که تحت آن، پیش از آن که سیاستمداران بورژوازی لیبرال فرصت پیدا کنند توانایی حکومت خود را کاملاً به نمایش به گذارند، قدرت می تواند به دست کارگران بیافتد- و در صورت پیروزی انقلاب نیز باید چنین شود." (همان جا، ص ۲۴۵)

این سطور حاوی جدلی است علیه "مارکسیزم" عامیانه ای که نه تنها در سال های ۰۶- ۱۹۰۵ رواج داشت، بلکه در مارس ۱۹۱۷، یعنی پیش از ورود لنین، سیر بحث کنفرانس بلشویک ها را تعیین کرد، و شدیدترین تجلی خود را در نطق رایکوف در کنفرانس آوریل به نمایش گذارد. در کنگره ی ششم کومینترن، این مارکسیزم کاذب، یعنی "شعور متعارف" بی فرهنگی که به وسیله ی شیوه ی مکتب وار به تباهی گرانیده، پایه ی "علمی" سخن رانی های کوازی نین وعده ی بسیار زیاد دیگری را تشکیل می داد. آن هم ده سال بعد از انقلاب اکتبر.

چون برای من امکان پذیر نیست که در این جا کل خط فکری "نتایج و چشم اندازها" را بیان کنم، می خواهم نقل قول کوتاهی از مقاله ام را در ناچالو (۱۹۰۵) ارائه دهم:

"بورژوازی لیبرال ما، حتی پیش از آن که نقطه ی اوج انقلاب فرا رسد، به عنوان یک نیروی ضدانقلابی قدم به جلو خواهد گذارد. روشن فکران دموکرات ما، در هر لحظه ی حساس، تنها ناتوانی خود را به نمایش می گذارد. دهقانان، در مجموع، معرف یک نیروی اصلی قیام هستند. این نیرو تنها می تواند توسط نیروئی به خدمت انقلاب در آید که قدرت دولتی را در دست می گیرد. موضع پیشتاز طبقه ی کارگر در انقلاب، رابطه ی مستقیمی که بین طبقه ی کارگر و روستای انقلابی ایجاد می گردد، قدرت جاذبه ای که به وسیله ی آن ارتش را به زیر نفوذ خود می آورد- باری همه ی این ها ناگزیر او را مجبور به کسب قدرت می کند. پیروزی کامل انقلاب، یعنی پیروزی پرولتاریا. این نیز به نوبه ی خود به معنی بست خصلت لاینقطع انقلاب است." (انقلاب ما، ص ۱۷۲)

برخلاف کلیه ی مطالبی که رادک می نویسد، چشم انداز دیکتاتوری پرولتاریا در این جا دقیقاً از درون انقلاب بورژوا دموکراتیک برمی خیزد. درست به همین دلیل است که این انقلاب موسوم به مداوم (لاینقطع) است. لکن، به رغم تصور رادک، دیکتاتوری پرولتاریا بعد از اتمام انقلاب دموکراتیک فرا نمی رسد. اگر چنین بود، دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه بی کلی غیرممکن بود، زیرا در یک کشور عقب افتاده، اگر مسایل دهقانی در مرحله ی قبلی حل شده بود، پرولتاریا که از نظر کمیت ضعیف بود نمی توانست به قدرت به رسد. خیر، دیکتاتوری پرولتاریا درست به این دلیل براساس انقلاب بورژوائی محتمل و حتی ناگزیر گردید که هیچ نیرو و هیچ راه دیگری برای حل مسایل انقلاب ارضی وجود نداشت. لکن دقیقاً همین امر است

که چشم انداز بسط و گسترش انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را در مقابل ما می‌گشاید.

"درست همین حقیقت که نمایندگان پرولتاریا، نه به عنوان اسیرانی ناتوان، بلکه به عنوان نیروی رهبری کننده، وارد حکومت می‌شوند، مرز میان برنامه‌ی حداقل و حداکثر متلاشی می‌گردد، بدین معنی که همین امر اشتراکی شدن را در دستور روز قرار می‌دهد. این امر که پرولتاریا در چه نقطه‌ای از این راه متوقف می‌گردد بسته‌گی دارد به تناسب نیروها، و به هیچ وجه به مقاصد اصلی حزب پرولتاریائی وابسته نیست.

"از همین رو هرگز نمی‌توان از شکل به خصوصی از دیکتاتوری پرولتاریا در انقلاب بورژوائی، یعنی از دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا (یا دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان) صحبت به میان آورد. طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند خصلت دموکراتیک دیکتاتوری خود را حفظ کند، بدون آن که از حدود برنامه‌ی دموکراتیک خود فراتر نرود....

"پرولتاریا، به محض رسیدن به قدرت، برای حفظ آن تا سرحد مرگ مبارزه خواهد کرد. در حالی که یکی از سلاح‌های موجود برای حفظ و استحکام قدرت، در این مبارزه به خصوص در روستا، تهیج و سازمان دهی است، سلاح دیگر سیاست اشتراکی کردن می‌باشد. اشتراکی کردن نه فقط تنها راه پیشروی از موقعیتی است که حزب به قدرت رسیده خود را در آن خواهد یافت، بلکه هم چنین وسیله‌ای خواهد بود برای حفظ این موقعیت با اتکاء به حمایت پرولتاریا." (نتایج و چشم اندازها، ص ۲۵۸)

به گذارید ادامه به دهیم:

"ما یک نمونه ی کلاسیکی از انقلاب می شناسیم (من در سال ۱۹۰۸ علیه چره وانین منشویک نوشتم) که در آن شرایط برای حکومت بورژوازی سرمایه دار به دست دیکتاتوری تروریستی سنکولات های^(۱۴) پیروز آماده گردید. این در عصری بود که بخش عمده ی جمعیت شهری از خرده بورژوازی صنعتگر و تاجر تشکیل شده بود. این شهرنشینان به رهبری ژاکوبین ها^(۱۵) تن دادند. امروزه بخش عمده ی جمعیت شهرنشین در روسیه از پرولتاریای صنعتی تشکیل می شود. این مقایسه خود به تنهایی اشاره به امکان یک موقعیت تاریخی می کند که در آن پیروزی انقلاب "بورژوائی" فقط از طریق کسب قدرت به وسیله ی پرولتاریا امکان پذیر است. آیا این بدین معناست که انقلاب دیگر بورژوائی نیست؟ آری و خیر. این مربوط به عناوین رسمی نیست بلکه منوط به تکامل بیشتر وقایع است. اگر پرولتاریا به وسیله ی ائتلافی از طبقات بورژوائی، منجمله دهقانانی که آزاد کرده، سرنگون گردد، در آن صورت انقلاب خصلت محدود بورژوائی خود را حفظ خواهد کرد. لکن، اگر پرولتاریا امکان یابد و ثابت کند که قادر است تمام وسایل حکومت سیاسی خود را برای از بین بردن چارچوب ملی انقلاب روسیه به جریان بیاورد، آن وقت انقلاب روسیه می تواند به طلیعه ی انقلاب سوسیالیستی در سطح جهان بدل گردد. این سؤال که انقلاب روسیه به چه مرحله ای خواهد رسید؟ طبیعتاً فقط یک پاسخ مشروط دارد. تنها یک چیز بدون شک و مطلقاً صحت دارد: صرفاً توصیف خصلت انقلاب روسیه به عنوان انقلاب بورژوائی، به هیچ وجه بیانگر نوع تکامل درونی آن نبوده و ابدأ به معنی آن نیست که پرولتاریا موظف است تاکتیک خود را با طرز

حکومت دموکراسی بورژوائی، به عنوان تنها مدعی قانونی قدرت دولتی، سازش دهد." (ل. تروتسکی، سال ۱۹۰۵، ص ۲۶۳)
از همین مقاله:

"انقلاب ما، از نظر وظایف آتی که از درونشان برخاسته یک انقلاب بورژوائی است، که در اثر تفکیک شدید طبقاتی توده ی صنعتی، هیچ طبقه ی بورژوائی سراغ ندارد که قادر باشد با ترکیب وزنه ی اجتماعی تجربه ی سیاسی خود با انرژی انقلابی توده ها، خود را در رأس توده های مردم قرار دهد. توده های ستمدیده کارگر و دهقان باید با اتکاء به نیروی خود در مکتب سخت تصادمات بی رحم و شکست های ظالمانه- پیش شرط های سیاسی و سازمانی ضروری را برای پیروزی خود فراهم سازند. هیچ راه دیگری برای آنان وجود ندارد." (ل. تروتسکی، سال ۱۹۰۵، ص ۸-۲۶۷)

یک نقل قول دیگر باید از "نتایج و چشم اندازها" درباره ی نکته ای که به شدت مورد حمله قرار گرفته- یعنی مسأله ی دهقانان- ذکر گردد. در یک فصل مخصوص، "پرولتاریا بر اریکه ی قدرت و دهقانان" مطالب زیر گفته شده است:

"پرولتاریا، برای تحکیم قدرت خود، چاره ای ندارد جز بسط و گسترش پایه های انقلاب. بخش های بسیاری از توده های زحمت کش، به خصوص در روستا، تنها پس از آن که طلوعه داران انقلاب، یعنی پرولتاریای شهری، بر اریکه ی قدرت می نشینند، به سوی انقلاب کشیده شده و از نظر سیاسی سازمان می یابند. آن وقت تهییج و سازمان دهی انقلابی با کمک منابع دولتی انجام خواهند گرفت، قوه ی مقتنه خود به ابزار نیرومندی برای انقلابی کردن توده ها تبدیل خواهد شد...."

"سرنوشت ابتدائی ترین منافع انقلابی دهقانان - حتی دهقانان در مجموع، به عنوان یک طبقه- با سرنوشت انقلاب، یعنی با سرنوشت پرولتاریا، پیوند خورده است.

"پرولتاریای به قدرت رسیده، در مقابل دهقانان به عنوان طبقه ای می ایستد که آنان را از بند رها ساخته است. سلطه ی پرولتاریا نه تنها به معنی برابری دموکراتیک، حکومت خودمختار آزاد، انتقال بار سنگین مالیات بر دوش طبقات ثروتمند، تحلیل ارتش دائمی در توده ی مسلح، و الغاء مالیات اجباری کلیساست، بلکه هم چنین به معنای به رسمیت شناختن کلیه ی دگرگونی های انقلابی (مصادره ها) در روابط ارضی است که به دست دهقانان صورت می گیرد. پرولتاریا این دگرگونی ها را نقطه ی آغازی برای اقدامات دولتی دامنه دارتری در کشاورزی قرار می دهد. در تحت چنین شرایطی، دهقانان روسی در اولین و مشکل ترین دوره ی انقلاب، در حفظ رژیم پرولتاریائی ("دموکراسی کارگری") ذی نفع خواهند بود. و به هر طریق علاقه ی آن ها کمتر از تمایل دهقانان فرانسوی به حفظ رژیم نظامی ناپلئون بناپارت نخواهد بود که، امنیت مالکیت نوین را به زور سرنیزه ضمانت می کرد...

"ولی آیا ممکن نیست که دهقانان پرولتاریا را کنار به زنند و خود جای آن را اشغال کنند؟ این غیرممکن است. تجارب تاریخی یک سره بر علیه چنین فرضی شهادت می دهند. تجارب تاریخی شهادت می دهند که دهقانان مطلقاً عاجزند از این که نقش سیاسی مستقلی بازی کنند. (ص ۲۵۱)

کلیه ی این مطالب، نه در سال ۱۹۲۹، و نه در سال ۱۹۲۴، بلکه در سال ۱۹۰۵ نوشته شده اند. من مایلم بدانم که آیا این به "نادیده گرفتن دهقانان"

شباهت دارد؟ "جهش" از روی مسأله‌ی ارضی کجاست؟ دوستان آیا وقت آن نرسیده که دقت بیشتری به خرج به دهید؟

اکنون اجازه به دهید ببینیم که استالین چقدر راجع به این مسأله "دقیق" است؟ این تئورسین ارتجاع حزبی، در اشاره به مقاله‌های من در نیویورک درباره‌ی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که در تمام موارد اساسی با مقاله‌های لنین در ژنو، مطابقت دارد، می‌نویسد:

"... نامه‌های تروتسکی نه از لحاظ محتوی و نه از نظر نتیجه‌گیری "به هیچ وجه شباهتی" به نامه‌های لنین ندارد. زیرا این نامه‌ها در مجموع و یک سره شعار ضدبلاشویکی "تزار نه، یک حکومت کارگری" را منعکس می‌کنند. همان شعاری که دلالت دارد بر انقلاب بدون دهقانان." (سخن رانی برای فراکسیون حزب در کمیته‌ی مرکزی اتحادیه‌های کارگری، ۱۹ نوامبر ۱۹۲۴)

چه خوش‌آهنگ اند این کلمات پیرامون "شعار ضد بلاشویکی" (منتسب به تروتسکی): "تزار نه - یک حکومت کارگری." طبق نظر استالین، شعار بلاشویکی می‌بایستی چنین بود: "حکومت کارگری نه، تزار." ما، بعداً، درباره‌ی این "شعار" منتسب به تروتسکی صحبت خواهیم کرد. ولی ابتدا اجازه به دهید از یکی از کسانی که می‌توانست از متفکرین معاصر باشد به شنویم، کسی که بی‌سوادیش کمتر است، ولی برای همیشه با دقت تئوریک وداع کرده است. منظورم لوناچارسکی است:

"لنوداویویچ تروتسکی در سال ۱۹۰۵ به این نظریه‌گرایش پیدا کرده بود که پرولتاریا باید ایزوله به ماند (!) و نباید از بورژوازی پشتیبانی کند، چرا که این فرصت طلبی خواهد بود، چرا که، در هر حال، برای پرولتاریا بسیار

مشکل خواهد بود که انقلاب را به سرانجام به رساند. زیرا پرولتاریا در آن زمان فقط هفت تا هشت درصد از جمعیت را تشکیل می داد و با این قشون به این کوچکی نمی توان پیروز شد. بدین ترتیب، لنوداویدویچ بر آن شد که پرولتاریا باید در روسیه به انقلاب مداوم دست به زند، یعنی، برای پیروزی های هر چه بزرگ تری مبارزه کند تا شعله های فروزان این آتش، انبار باروت جهان را منفجر سازد." (نقل از قدرت شوراهای، شماره ۷، ۱۹۲۷، از مقاله ی "پیرامون خصلت انقلاب اکتبر"، به قلم لوناچارسکی، ص ۱۰)

پرولتاریا "باید ایزوله به ماند" تا شعله های فروزان این آتش انبار باروت را منفجر کند... چه زیبا می نویسند برخی از کمیسرهای خلق، که با وجود آن که کله های کوچکشان در معرض خطر است، مع الوصف هنوز "ایزوله" نشده اند. لکن ما نمی خواهیم زیاد بر لوناچارسکی سخت به گیریم، از هر کس به اندازه ی توانایش توقع داریم. در تحلیل نهائی، ترهات نامربوطش از ترهات دیگران بی معنی تر نیست.

لکن باید دید چگونه، به نظر تروتسکی، "پرولتاریا باید ایزوله به ماند"؟ اجازه دهید به نقل قولی از جزوه ام علیه استروه (۱۹۰۶) استناد کنم. ضمناً، در آن ایام، لوناچارسکی در مدح این جزوه زیاده روی کرد. در بخشی که مربوط به شورای نمایندگان است، گفته شده که درحالی که احزاب بورژوایی "به کلی کنار ایستاده بودند"، و از توده هائی که در حال بیدار شدن بودند کناره گرفته بودند، "حیات سیاسی به دور محور شورای کارگران متمرکز شده بود. طرز برخورد توده های خرده بورژوازی شهری نسبت به شورا (در سال ۱۹۰۵) به طور نمایانی دوستانه بود، حتی اگر این دوستی خیلی آگاهانه هم

نبود. همه ی ستم دیدگان و مظلومین به شورا پناه می بردند. محبوبیت شورا از حدود شهر فراتر رفته بود؛ از دهقاناتی که مورد تعدی قرار گرفته بودند "طومار تظلم خواهی" دریافت می کرد؛ سیل قطع نامه های دهقانان به سوی شورا روان بود، و نمایندگان روستاها به آن مراجعه می کردند. در این جا، درست در همین جا افکار و علانق ملت، ملت واقعی نه ملل دموکراتیک تقلبی، متمرکز گردیده بود. " (انقلاب ما، ص ۱۹۹)

در تمام این نقل قول ها- تعداد آن ها را می توان به آسانی دو، سه، ده برابر کرد- انقلاب مداوم به عنوان انقلابی توصیف شده که توده های ستم دیده شهری و روستا را به دور پرولتاریای متشکل در شوراها به هم جوش می دهد. انقلاب مداوم به عنوان یک انقلاب ملی توصیف شده که پرولتاریا را به قدرت می رساند و بدین وسیله امکان گسترش انقلاب دموکراتیک و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی را فراهم می کند.

انقلاب مداوم جهش ایزوله پرولتاریا نیست، بلکه تجدید ساختمان کل کشور است تحت رهبری پرولتاریا. این است دید و استنباطی که من از چشم انداز انقلاب مداوم از همان سال ۱۹۰۵، داشتم.

رادک با تکرار عبارت کلیشه وار "جهش" از حکومت تزاری به یک حکومت سوسیال دموکرات منتسب به پارووس* - که عقایدش در سال ۱۹۰۵ با وجود نزدیکی به عقاید من با آن یک سان نبود- در مورد او نیز اشتباه می کند. رادک، به هنگامی که در جای دیگری از مقاله، به طور ضمنی لکن به درستی، اختلاف نظر من با پارووس را در مورد انقلاب نشان می دهد،

* بایستی به خاطر داشت که در آن مقطع زمانی پارووس در چپ ترین جناح مارکسیزم انترناسیونال قرار داشت. ل. ت.

عملاً حرف خود را رد می‌کند. پارووس عقیده نداشت که حکومت کارگری در روسیه می‌تواند به جانب انقلاب سوسیالیستی حرکت کند، یعنی، در پروسه به تحقق رساندن وظایف دموکراتیک می‌تواند به دیکتاتوری سوسیالیستی بسط و گسترش یابد.

همان گونه که نقل قول مورد استناد خود را در سال ۱۹۰۵ ثابت می‌کند، پارووس وظایف حکومت کارگری را به وظایف دموکراتیک محدود می‌کرد. پس در این صورت، جهش به سوسیالیسم از کجا می‌آید؟ آن چه که پارووس، حتی در آن زمان، در سر داشت عبارت بود از استقرار یک رژیم کارگری نظیر مدل "استرالیایی" به عنوان نتیجه ی انقلاب. پارووس حتی بعد از انقلاب اکتبر نیز روسیه و استرالیا را با هم مقایسه می‌کرد. لکن در این زمان، پارووس دیر زمانی بود که در راست ترین جناح سوسیال رفرمیسم قرار گرفته بود. بوخارین در این رابطه گفت که پارووس مقایسه با استرالیا را بعداً "ابداع کرد" تا هدف های قدیمی خود را در رابطه با انقلاب مداوم مستور سازد. لکن این موضوع صحت ندارد. در سال ۱۹۰۵ هم پارووس برای کسب قدرت توسط پرولتاریا فقط راه دموکراسی را می‌دید نه راه سوسیالیسم، یعنی، او برای پرولتاریا تنها نقشی را قایل بود که این طبقه عملاً در ۸ تا ۱۰ ماه اول انقلاب اکتبر بازی کرد. با گسترش دادن این چشم انداز، پارووس حتی در آن زمان به دموکراسی استرالیایی آن ایام، یعنی به رژیمی اشاره می‌کرد که در آن حزب کارگر در واقع حاکم است لکن فرمان روائی نمی‌کند، و خواسته های رفرمیستی خود را تنها به عنوان مکمل برنامه ی بورژوائی اجرا می‌کند. دست بر قضا، گرایش اساسی بلوک سانتریست- دست راستی ۲۸- ۱۹۲۳ دقیقاً عبارت بود از نزدیک ساختن دیکتاتوری پرولتاریا به

الگوی استرالیایی دموکراسی کارگری، یعنی، نزدیک ساختن به پیش گونی پاروس. این موضوع موقعی روشن تر می گردد که به خاطر بیآوریم که "سوسیالیست های" خرده بورژوای روسی دو سه دهه ی قبل دائماً در مطبوعات روسی، استرالیا را به عنوان یک کشور کارگری و دهقانی تصویر می کردند که به وسیله ی عوارض سنگین گمرکی درهائش بر روی دنیا بسته شده، قوانین "سوسیالیستی" به تصویب می رساند و بدین طریق، سوسیالیزم را در یک کشور می سازد. اگر رادک به جای بازگو کردن افسانه های مربوط به جهش خیالی من از دموکراسی، این جانب مسأله را مورد بررسی قرار می داد عمل صحیحی انجام داده بود.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲